جناب

**منيب**

عليه بهاء الابهی

اين روح مصوّر اسم مبارکش ميرزا آقا و از اهل کاشان بود \* در ايّام حضرت اعلی منجذب بنفحات اللّه شد و مشتعل بنار محبّت اللّه \* جوانی بود بی‌نهايت برازنده و زيبنده و در غايت صباحت و ملاحت \* خطّاط بی‌مثيل بود و طبعی روان داشت و الحانی بديع \* زيرک و دانا بود و ثابت و مستقيم بر امر اللّه \* شعله نار محبّت اللّه بود و منقطع از ما سوی اللّه \*

در ايّاميکه جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء در عراق تشريف داشتند از کاشان مفارقت نمود و بساحت اقدس شتافت \* در خانه حقيری منزل نمود و بنهايت عسرت معيشت ميکرد و بتحرير آيات و کلمات الهی مشغول بود و در جبين موهبت نور مبين واضح و آشکار داشت و بخدمت امر اللّه مشغول بود \* در اين عالم فانی جز يک دختر چيز ديگر نداشت و آن را نيز در ايران گذاشت و بدار السّلام بغداد شتافت \* و چون موکب جمال مبارک در نهايت عزّت و حشمت از بغداد باسلامبول حرکت نمود پياده در رکاب مبارک بود \*

اين جوان در مدّت حيات در ايران بنهايت رفاهيّت و خوش گذرانی معروف و به نازکی و آزادگی موصوف ديگر معلوم است چنين جسم لطيفی پياده از بغداد تا اسلامبول چه مشقّتی تحمّل نمود ولی در نهايت روح و ريحان باديه می پيمود \* شب و روز بتضرّع و ابتهال و مناجات مشغول و اين عبد را مونس دل و جان بود حتّی بعضی شبها در يمين و يسار رکاب مبارک می رفتيم و بحالتی بوديم که از وصف خارج است \* در بعضی از شبها غزلی ميخواند از جمله غزلهای حافظ را ميخواند بيا تا گل بر افشانيم و می

در ساغر اندازيم و همچنين غزل:

\* گر چه ما بندگان پادشهيم

پادشاهان ملک صبحگهيم \*

\* رنگ تزوير پيش ما نبود

شير سرخيم و افعی سيهيم \*

باری، در اسلامبول در وقت سفر بارض سرّ جمال مبارک روحی لاحبّائه الفدآء حضرت منيب را مرخّص فرمودند که رجوع بايران نمايند و بتبليغ مشغول گردند \* لهذا مراجعت بايران نمود و مدّتی در ايران علی الخصوص در طهران بخدمات فائقه مشغول بود \* تا آنکه دو باره از ايران بارض سرّ آمد و بساحت اقدس مشرّف گشت و مدّتی در آنجا بشرف لقا فائز بود و در بليّهء کبری يعنی نفی بعکا ضعيف و عليل در رکاب حضرت ربّ جليل در اين سبيل اسير گشت \* ولی بسيار ناتوان بود زيرا بمرضی شديد مبتلا با وجود اين راضی نشد که در ادرنه بماند و بمعالجه پردازد بلکه آرزوی آن داشت که در اقدام جمال مبارک جانفشانی نمايد \* آمديم تا بدريا رسيديم از شدّت ضعف سه نفر او را بلند نمودند تا آنکه بکشتی رساندند \* در کشتی مرض شدّت يافت بدرجه ئی که قاپيتان کشتی اصرار در اخراج نمود ولی بسبب الحاح ما تا ازمير صبر نمود \* در ازمير قاپيتان بمأمور دولت مير آلای عمر بيک که بهمراهی ما بود گفت اگر او را برون نبريد من جبرًا برون کنم زيرا کشتی مريض قبول نکند \*

لهذا مجبور شديم که ايشانرا بخسته خانهء ازمير بريم با آن حالت ضعف که توانائی تلفّظ يک حرف نداشت خود را کشان کشان بقدوم مبارک رساند بر پای مبارک افتاد و گريه بسيار کرد از وجه جمال مبارک نيز شدّت احزان ظاهر و آشکار شد \* بعد ايشانرا بخسته خانهء ازمير برديم ولی گماشتگان ما را بيش از يک ساعت مهلت ندادند آن وجود مبارک را در خسته خانه در بستر گذاشتيم و سر مبارکش را بر بالين نهاديم و از سر تا پا بوسيديم بعد ستمکاران اجبار بر مراجعت نمودند \* ديگر معلوم است که چه حالتی دست داد که هر وقت بخاطر می آيد با چشم گريان و قلبی سوزان ذکر اطوار و احوال آن بزرگوار مينمائيم \* بی‌نهايت فطين و متين و رزين بود و در ايمان و ايقان بی‌نظير زيرا کمالات معنويّه با کمالات صوريّه در شخص ايشان جمع شده بود لهذا مورد الطاف بی‌پايان بود \*

قبر منوّرش در ازمير است ولی مهجور هر وقت ممکن گردد بايد احبّای الهی تجسّس و تحرّی نمايند وآن قبر مهجور را بيت معمور کنند تا زائرين را مشام برائحه طيّبهء آن جدث مطهّر معطّر گردد \*